

اظهار مهندس فروغی ذکاءالملک به رضاشاه گفته بوده است:

«چاکر ابتدا نظرم این بود که اعلی حضرت در اصفهان اقامت گزینند، ولی حالا می بینم که از گوشه و کنار زمزمه‌هایی بلند شده، امنیت خیلی نقاط از بین رفته، ممکن است در داخل کشور شنیدن این قبیل اخبار اعلی حضرت را ناراحت کند. لذا بهتر است یکی از کشورهای آرام و خوش آب و هوای خارجی را برای سکونت گاه آتی خود برگزینید. کشور شیلی به نظرم برای اقامتگاه آتی اعلی حضرت مناسب باشد...».

اما طبق گزارش بولارد به لندن، با اینکه انگلیسیها حاضر بودند رضاشاه زیر نظر آنها در اصفهان اقامت گزینند، باز این فروغی بود که با ماندن شاه در ایران مخالفت کرد و از وزیر مختار انگلیس خواست که رضاشاه را وادار به ترک ایران نماید. بنابه گزارش بولارد، دلیلی که فروغی در توجیه تقاضای خود پیش کشید این بود که اگر رضاشاه در ایران بماند امکان ندارد از دخالت در امور کشور خودداری نماید.^{۱۲}

ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰

آقای دکتر باقر عاقلی مؤلف کتاب «ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰» مشروحهای در پاسخ نوشته آقای محمود فروغی مندرج در شماره ۱- ۴ سال ۱۶ فرستاده‌اند که به رعایت حفظ حقوق آزادی قلم خلاصه آن چاپ می‌شود. مخصوصاً به مناسبت آنکه قبل از خود ایشان آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی مقاله‌ای نوشته‌اند که در همین شماره درج شده و بعضی مطالب را در نقد نوشته آقای فروغی متذکر شده‌اند، لذا مجله از درج قسمتهایی که مکرر می‌بود خودداری کرد.

آینده

از مساعی و زحمات منقد محترم فوق‌العاده متشکرم. ناگزیرم برای روشن شدن تاریخ معاصر و ذهن خوانندگان ارجمند توضیحات مختصر زیر را بنویسم. از برداشت صفحه اول نقد چنین استنباط می‌شود که نگارنده به جهاتی نتوانسته است اظهارات مرحوم محسن فروغی را یادداشت و فرضاً هم اگر ایشان چیزی گفته‌اند

نویسنده آن را به خاطر سپرده و بعد در موقع نقل آنها دچار اشتباه شده است و مطالب نوشته شده غیر از آن چیزی است که فعلاً در ذهن جناب آقای محمود فروغی وجود دارد و احتمالاً مطالب کتاب ساخته و پرداخته نویسنده است. برای تأیید نوشته‌های خود ناگزیر به چند مورد اشاره می‌کنم.

۱- (از درج این مورد که درباره آمدن مرحوم قزوینی از سفر اروپا به همراهی مهندس محسن فروغی است خودداری شد، زیرا آقای دکتر شیخ‌الاسلامی بدان پرداخته‌اند)

۲- (از درج این قسمت که درباره ساعت احضار فروغی به دربارست چون آقای دکتر شیخ‌الاسلامی در مقاله خود بدان پرداخته‌اند خودداری شد.)

۳- در صفحه ۲۰۵ مجله آینده مرقوم داشته‌اند: «آنچه در زیر عنوان «غوغا در کاخ سعدآباد» نوشته شده با آنچه من بیاد دارم متفاوت است. روز نهم شهریور صبح رضاشاه به وزارت جنگ رفتند پدرم فوراً در آنجا حاضر شدند. رضاشاه که از آزادی سربازان بی‌نهایت ناراضی و ناراحت بودند به صورت سرلشکر احمد نخجوان سیلی زدند و سرتیپ ریاضی را به زندان انداختند. پدرم به قدری ناراحت شدند که روز دوشنبه دهم شهریور ساعت ده صبح دوباره بعد از قریب ۷ سال و نیم دچار عارضه قلبی گردید...»

در پاسخ نویسنده ارجمند و فاضل باید عرض کنم موضوع احضار امرا به کاخ سعدآباد در روز نهم شهریور ماه ۱۳۲۰ و ضرب و شتم بعضی از آنها و زندانی کردن سرلشکر احمد نخجوان و سرتیپ علی ریاضی یکی از مباحثی است که در پنجاه سال اخیر به کرات نوشته شده است...

سپهبد محمد نخجوان که در آن روز پس از خلع درجه و زندانی کردن سرلشگر احمد نخجوان به وزارت جنگ منصوب گردید در خاطرات خود مندرج در هجدهمین سالنامه «دنیا»، صفحه ۱۲۴ چنین نوشته‌اند:

«عصر همان روز که من احضار شده بودم اغلب امرای ارتش به سعدآباد احضار شده و شاه در حضور ولیعهد با عصبانیت هرچه تمامتر پاگون‌های افسران ارشد ارتش راکنده و آنها را از عملی که انجام داده بودند سرزنش کردند و مرتباً با فریاد و ناله

می گفتند چرا سربازان را لخت و گرسنه از سربازخانه‌ها مرخص نموده‌اید و برای نابودی ارتش در اتاق در بسته طرحی تنظیم و نظام وظیفه را ملغی و استخدام سرباز داوطلب را با ماهی ۲۵ تومان حقوق به تصویب رسانیده‌اید. این ماجرا که منجر به خلع چند نفر از افسران و توقیف دو نفر از آنان در یکی از اتاق‌های کاخ سعدآباد و بعد در عمارت دژبانی گردید یکی از وقایع دردناک شهریور ۱۳۲۰ است...»

۴- در صفحه ۲۰۵ مجله آینده مرقوم رفته است: «روز جمع ۲۱ شهریور صبح اعلیحضرت پدرم را احضار کردند جواب دادند که در بستر بیماری هستم و پزشکان به علت ارتفاع و راه زیاد اجازه شمیران آمدن نمی‌دهند، چنانچه به تهران تشریف آوردید احضار فرمائید تا شرفیاب شوم. در حدود ساعت ۳ با هم بعد از ظهر صدای اتومبیل آمد و رضاشاه وارد باغ شدند...» و در صفحه بعد آمده است آنچه در صفحه ۹۹ نوشته شده است افسانه است.

در صفحات ۹۸ و ۹۹ کتاب ذکاءالملک تحت عنوان «شاه در منزل ما» جریان آمدن رضاشاه به خانه فروغی تشریح شده است که با آنچه جناب آقای محمود فروغی نوشته‌اند مغایرت دارد و بقول ایشان افسانه است. مرحوم دکتر صدیق در جلد سوم «یادگار عمر» صفحات ۲۵ و ۲۶ از قول محسن فروغی چنین نوشته‌اند: «... پدرم شب دوشنبه از شدت کار بیمار و به دستور پزشکان در خانه بستری شد. بامداد دوشنبه این خبر توسط نصرالله انتظام رئیس کل تشریفات سلطنتی به عرض رسید. رضاشاه متأثر شد که همانروز بدون خبر در ساعت شانزده از سعدآباد به خانه فروغی (در خیابان سپه) برای عیادت رفت. این نخستین بار بود که بخانه نخست‌وزیر می‌رفت و باعث شد که مهر و محبت و اعتماد و وفا جای کدورتها را گرفت. وقتی اتومبیل سلطنتی بدرخانه فروغی رسید پیشخدمت مخصوص پیاده شد و در زد مهندس محسن فروغی برای نگارنده نقل کرد که در آن موقع در باغ بود و وقتی در را باز کرد با تعجب مشاهده نمود که شاهنشاه در اتومبیل هستند و دو اتومبیل پاسدار (اسکورت) در عقب است. اتومبیل‌ها وارد باغ شدند و محسن فروغی اعلیحضرت را به تالار پذیرائی راهنمایی کرد و سپس پدر را از ورود شاهنشاه آگاه ساخت. محسن فروغی برای شاهنشاه و پدرش چای برد.

رضاشاه قریب سه ربع ساعت با ذکاءالملک مذاکره کرد و هیچکس از گفتگوی آنها اطلاع حاصل نکرد...».

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید نوشته آقای صدیق اعلم که از قول محسن فروغی تحریر شده است با نوشته اینجانب بیشتر تطبیق دارد، زیرا منشاء گرفتن خبر از یک نفر بوده است... *

توضیح آینده

* می‌دانیم حبیب یغمائی هشت سال (تا همان روزهای ناآرام شهریور) در تصحیح متون فارسی کمک و یاور فروغی بود و مرتباً به خانه او رفت و آمد داشت. یغمائی در یادداشت زبائی که با نام «از حوادث شهریور ۱۳۲۰» در سال اول مجله یغما (۱۳۲۷) صفحه ۶۷ - ۷۰ نوشت از زبان مستخدم فروغی مطالبی را در همین باره عنوان کرد که مفایرت دارد با آنچه محسن و محمود فرزندان فروغی به دو روایت گفته و نوشته‌اند. البته باید توجه داشته باشیم هیچ‌یک از چهار فرزند فروغی (جواد، محسن، محمود، مسعود) هنگامی که نوشته یغمائی انتشار یافت و حتماً مجله یغما را می‌دیده متذکر عیبی در مقاله او نشده‌اند. (آینده) این است نوشته حبیب یغمائی:

«در باغ باغبان پیر... کسی نبود. اما در مدخل عمارت مستخدمی که هیچگاه شاه را ندیده بود بطور معمول سلام کرد... در اطاق پذیرائی راگشود به مستخدم فرمود فروغی اینجا بیاید. مستخدم... با شتاب تمام خود را به اطاق فروغی و پیغام را به وی رساند و او بی‌هیچ تأمل به پوشیدن لباس مشغول گشت.

من به وضع خانه فروغی آشنائی تمام دارم. در اطاق پذیرائی او از هرچیز بیشتر سه قطعه عکس بزرگ جلب توجه می‌کرد و این سه تصویر از رضا شاه پهلوی و کمال اتاترک و ملک فیصل بود که هر یک از آن خود را امضا کرده به یادگار به فروغی داده بودند...

در مدتی بیش از یک ساعت که این شاه و وزیر با هم بودند تنها یک بار مستخدم برای بردن چای به درون رفت و در جواب بازپرسیها و کنجکاوهای من دیده‌ها و شنیده‌های خود را چنین گفت.

«شاه و فروغی روی در روی نشسته بودند. وقتی من وارد شدم اعلیحضرت موضوع سخن را تغییر داد و به فروغی فرمود: مبلهای شما کهنه و ناراحت است. چای را هم نپذیرفتند و دستور فرمودند دیگر ناخوانده نروم.»

اما از خود فروغی نه در آن روز و نه در روزهای بعد با سماجت این که بطور خودمانی و در نهایت آزادی در این موضوع کردم هیچ تراوشی نشد... آینده

۵- در سطر آخر صفحه ۲۰۱ مجله به نقل از صفحه ۲۲ کتاب «ذکاءالملک» که نوشته شده است: «فروغی به علت توسطی که از محمد ولی اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی نزد رضاشاه نمود مغضوب و از کار برکنار گردید»، توضیح می‌دهند: «تا آنجا که من اطلاع دارم پدرم از مرحوم اسدی شفاعت نکردند. در آن زمان هنگامی که یک نفر از افراد خانواده مغضوب می‌شد همه خویشان و بستگان از کار برکنار می‌شدند.» جناب آقای محمود فروغی نوشته‌اند: تا آنجا که من اطلاع دارم پدرم از مرحوم اسدی شفاعت نکردند. امیدوارم که مطلب همینطور باشد. ولی قریب پنجاه سال است این مطلب خوراک مطبوعات و کتب است و تمام کسانی که تاریخ یا خاطرات نوشته‌اند به این مسئله اشاره کرده‌اند و هیچوقت از طرف جنابعالی یا عموی والای شما یا سایر برادران و نزدیکان تکذیبی به عمل نیامده است. نظر باینکه نقل مطلب از تمام کتب مورد اطاله مطلب خواهد شد فقط به چند مورد اشاره می‌کنم:

الف - دکتر عیسی صدیق در صفحه ۲۴۹ جلد دوم «یادگار عمر» نوشته‌اند:

«ریاست فرهنگستان از آغاز تا آذر ماه ۱۳۱۴ با فروغی بود. در تاریخ مذکور در اثر آشوبی که در مشهد بر سر تغییر کلاه روی داد و سرهنگ نوایی رئیس شهربانی آن شهر محمدرولی اسدی نایب التولیه آستان رضوی را محرک بلوا گزارش داد و شفاعت فروغی (که فرزندش عروس اسدی است) نزد شاه به ناچار از ریاست دولت استعفا نمود.»

ب - مرحوم محسن صدر (صدر الاشراف) از دوستان و همکاران نزدیک ذکاءالملک فروغی در دیوانعالی کشور و وزیر عدلیه کابینه ایشان در ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ در خاطرات خودشان درباره توسط مرحوم فروغی از اسدی چنین مرقوم فرموده‌اند:

«فروغی بمناسبت اینکه یکی قبل از آن دخترش را به علی کبر اسدی پسر اسدی نایب التولیه داده و ارتباط فامیلی داشتند، بعد از گرفتاری اسدی نزد شاه زبان بشفاعت او گشوده، ولی شاه اکتفا بعدم قبول شفاعت او نکرد، بلکه با تغییر شدید امر کرد فروغی از ریاست وزراء استعفا بدهد...»^۱

۶ - آقای فروغی در صفحه ۲۰۴ مجله آینده نوشته‌اند: «در صفحه ۷۲ نوشته

شده... وقتی صحبت از نخست وزیری فروغی پیش می‌آید، رضاشاه می‌گوید اگر قرار باشد پیرمردی در رأس قرار بگیرد چرا وثوق‌الدوله را پیشنهاد نمی‌کنید؟ اگر این گفته صحت داشته باشد؟...»

آقای محمود فروغی در بیان این مطلب دچار تردید شده‌اند... ولی این مطلب کراراً در مطبوعات ایران انتشار یافت و مرحوم جواد عامری در انتشار بخشی از خاطرات خود صریحاً به مذاکره شاه با او درباره نخست وزیری وثوق‌الدوله اشاره نموده است. خوشبختانه مرحوم گلشائیان نیز در یادداشت‌های خود مطلب را مشروحاً نوشته‌اند که ذیلاً قسمتی از آن نقل می‌گردد.

«... از آقای عامری جويا شدیم... معلوم شد دو ساعت و نیم بعد از ظهر که شرفیاب بوده شاه گفته بود مصمم شدم که آقای منصور را کنار بگذاریم و از آقای عامری مشورت کرده بود که رئیس دولت باشد، آقای عامری آقای فروغی را پیشنهاد کرده بود. شاه خیلی عصبانی شده‌اند و گفته بود پس بهتر است بروید وثوق‌الدوله را بیاورید، بعد خودشان گفته بودند آقای آهی باشد...»

آقای گلشائیان بعد اضافه می‌کند: «عصر هیئت دولت با حضور شاه تشکیل شد و شاه اظهار نمود منصور استعفا داد و ما هم قبول کردیم چون دیدیم نسبت به ایشان عدم اعتماد از طرف دولتین روس و انگلیس می‌شود بعد رو کردند به آقای آهی که شما فوراً کابینه را به مجلس معرفی کنید... آهی استدعا کرد که اگر اجاز دهید دیگری انتخاب شود، شاه پرسید دیگری یعنی کی ما کسی را نداریم. آقای آهی اصرار کردند. بالاخره شاه متغیر شد که من کسی را نمی‌شناسم آنقدر اصرار دارید معرفی کنید. آقای آهی اظهار کردند فروغی. شاه گفت او پیرمرد است از کار افتاده است به درد نمی‌خورد. آقای سهیلی گفت قربان مقصود بودن یک سرپرست است، کارهایش را انجام می‌دهیم. شاه قبول نمی‌کرد اصرار از طرف هیئت شد... انتظام رئیس تشریفات را خواست و گفت برو آقای فروغی را بیاور و با یک اتومبیل زود برو و بیا. بعد گفت با ما کار کرده شخص بی‌اطلاعی نیست، ولی بکلی چندین سال است از کار دور بوده و باید حالا هفتاد سال داشته باشد چون آن موقع که با ما کار می‌کرد پیر بود.

بعد گفت مرد امینی است منتهی آن اسدی او را خراب کرد.» باقر عاقلی